برشی از کتاب

قطعه‌ای از کتاب «تجملات اشتراکی»

بذرهای زیبرفرپ

آنچه در پی می‌آید بخش کوتاهی است از فصل چهارم «تجملات اشتراکی» که در دست ترجمه است:

کلود روی درباره کمون می‌نویسد: ترازدی‌های معهودی هستند که در آنها وحدت [ارسطویی] مکان، زمان و کنش بـه این ظرافت دیده شـود. کمون که در مدرنیتهٔ بسیار کوتاه و فشرده، محدود به حصارهای تنگ شهر پاریس، رخ داد در ظاهر یک داستان شهری بود. واقعه‌ای محلـی، فقط برای هفتادوده روز که شـمار مرتکبان بیش از حد آن توجیه مناسـب اسـت بـرای به‌کاربـردن اصطلاحی همچون «تناسبات ترازیک». ولـی می‌توان گفته روی را سـروته کـرد. فقط وقتـی این قیام انتظارات عـام را با برآورده می‌کند کـه درک‌مان را با آن با قوانین تراژدی تطبیق دهیـم. در عوض اگر به غرابت روند وقایع بنگریم و به فرهنگ سیاسـی برآمده از کمون کـه فراتر از مرزهای آن رفـت تک‌افتادگی آن و وجه تراژیک‌اش خیلی زود محو می‌شـود. در دهه بعد از کنسـترا دیسیپلینا سـاخته اسـت - زیبای فاتحان و در خدمت حافظه ایسـان - زیباشناسی سایق خود را، مبتنی بر شکوه و جلال عهد امپراتوری، بازیافت. و به نظر می‌رسـد ردپای کلاسیک این حظر را دارد که کمون را از زندگی‌های پس از مرگش در قلمرو مفاهیم نظری و بازیرات سیاسی محروم سازد. (۱۲۳)

در مقابل، راس می‌گوید خیلی حرف خلاف‌آمد عادت با ناپهنگام از تاریخ ترسـیم کند. اگر هم بر مبنای کشف فیلم‌اش «برآمدن فضای اجتماعی» (Verso, 2008)، در گفتارهای رسـمی مارکسـیسم، کمون معمـولا میدان‌دراَمد شکسـت‌خورده انقلاب‌های حقیقتا اجتماعی‌ـسیاسی تلقی می‌شود (که البته باید بـا رهبری حزب‌های پیشتاز به فرجام مطلوب برسند). تاریخ‌نگاران لیبرال-بورژوا کمون پاریـس را یک نمونـه ارزنده انقلاب‌های تاریخ فراتـر منتظم می‌کننـد. راس، کمون را از بند زمان‌بریتـی روایت اول و یـاکاری روایت دوم می‌رهاند. بادمان نبود که دولت لیبرال-بورژوایی دقیقا بر بیکرهای بی‌جان کمون‌ها‌ی بنا شده است.

گزارش‌های همدلانه از وقایع کمون به قلم مارکس یا لیساگری (Lissagaray) در کتـاب «تاریخ کمون پاریـس» (Verso, 2012) بر ماهیت عملی آن تأکید می‌کننـد. تو گویی کارگران و صنعتگران هیچ فکر و نظری از خود نداشتند. راس می‌کوشد در روایت خود از کار فکری و کار یدی تعادلی برقرار کند. او بـه دسـتاوردهای کمون در حوزه قانون‌گذاری علاقه‌مند اسـت. آنچـه در روایت او اهمیت بیشتری دارد تکاپوی افراد در میدان عمل اسـت.

برای مثال، او داسـتان الیزابت دمیتریف را باز می‌کوید که حقله یوننـد مارکسی و نیکلای چرنیشفسـکی، نویسـنده و مبارز رادیکال اتزکدار روسـی، بود. رمـان او «چه بایـد کـرد؟» انقلابیـت را درگیر فعالیت‌های سیاسـی کرد. اما او در ضمن بذرهـای این فکر را در ذهن مارکس افشـاند که به کمون‌های روسـتایی سنتی روسیه به چشـم نمونه ابتدایی قسـم جدیدی از مناسـبات اجتماعی می‌نگرد.

کریسـتین راس بر آن اسـت که «جهان کمونارها از جهـان پدران و مادران‌مان به ما نزدیک‌تر اسـت» و «کنش‌ها هسـتند کـه رویاها را تولیـد می‌کنند به برعکس». او بـا این باور به توضیـح مخیله کمون پاریس و اقدامات آن می‌پردازد تا اهمیت آن را برای واقعیت بالفعل سیاسـی‌مان عیان کنـد. او در این بحره از تاریخ فکرها و تخیلات و واقعیـات، کمون و زندگـی پس از مـرگ آن را واکاوی می‌کند. در کنار آنـ واحد تحقیقی دقیق، تبیینـی از تفکرات و اقدامات کمونارها و همفطران‌شـان و نیز طرحـی مبتنی بـرای حال حاضر است. کار کریستین راس نه صرفا تشـخیص طنین‌های موجود میان گذشـته و حال، بلکه جایابی مجدد و از نـو روی صحنه آوردن قدرت چندجانبه انعطاف‌ی در تاریخ است که بی‌شک هنوز اثرات خود را تولید می‌کند. انعطاف‌ی که نه فقط به لحاظ نظامی شکسـت خورده بلکه از دو سو احاطه و تا حدودی از جوهر خویش نیز شده: از یک‌سو تاریخ جمهوری‌خواهی فرانسـه و از سوی دیگر کمونیسم دولتی. راس برای خلق دوباره همه پتانسیل‌های کمون استعاره‌ای از مشهور الیهام روکلو وام می‌گیرد: «می‌توان گفت بهترین تصویر از کمون کیفیتی اسـت که روکلو درکتاب خود به سـیلاب‌های کوه‌ها تشـبیه می‌دهد. مقیاس و جغرافیای آن نه والا که قابل تحمل اسـت. سیلاب کوه‌ها از دید او، به جهت پیش‌پاافتادبودن جریان‌شان، اهمیت بیشتری از روده‌نامه‌ها دارند. امواج آب رودخانه‌ها در شیار عمیقی جریان می‌یابند که پیش از آن خوراها خوراوار جریان آب حفرکرده بودند؛ از سوی دیگر سیلاب کوه‌ها و آب‌های روان، ولی درسـت به همین دلیل، توان نسـی آنه نهرهای کوه‌ها به مراتب بیش از جریان آب رود آهازون است»

گـ چه چیز جدیـدی می‌توان درباره کمون گفت. اتفاقی که تاریخ آن بارها و بارها نوشته شد. شما چه چیزی به تاریخ‌نگاری غالب از کمون اضافه کردید؟

راسـتش الان وقت خوبی اسـت تـا چیز جدیدی درباره کمون بگوییـم و بفهمیم. چـون این واقعـه از دو روایـت تاریخی غالـب، به‌تعبیـری، «رها شـده» دو روایتی که فهم و برداشـت ما را از این قیام شـکل داده و دادیـت کرده‌اند: از یک‌سو تاریخ رسـمی کمونیسـم دولتی و از سوی دیگر داسـتان شکل‌گیری ملت فرانسـه. از سال ۱۹۸۹ کمون دیگر مجبور نیسـت نقش یک انقلاب شکسـت‌خورده را برای انقلاب پلشـویکی بازی کنـد، انقلابی که درصدد رفع کاسـتی‌های کمون برآمده بود. بخش اعظـم کتاب من نشـان می‌دهد چگونه مخالفت موث‌وسـخت کمون با دولت‌گرایی، مخیله ملیت‌سـتیز آن، همـواره ادغام آن را در دنیاهای، ولو بسـیار رادیکال‌تر، از تاریخ جمهوری‌خواهی فرانسه اگر نه ناممکن که سـخت و ضعیف می‌کند. کمون به واقع به هیچ‌یک از این دو داسـتان تعلق ندارد. کمون مثل شـلوارهایی که تکمه لباس‌هایتان اسـت و هراز چندی آن را امتحان می‌کنید یا قدوقواره هیچ روایتی جور در نمی‌آید.

اندیشه

اهمیت کنونی کمون در گفت‌وگو با کریستین راس

مخیله سیاسی کمون پاریس

ترجمه: رحمان بوذری

«تجملات اشـتراکی» تاریخ کمون پاریس نیسـت. بیشتر تلاشی اسـت از جانب من برای مداخله در تاریخ آن رخداد خارق‌العاده برای، به قول سـارتر، «کشـودن عرصه ممکنات» امروز. ولی چنین مداخله‌ای به کمانم تنها وقتی می‌تواند صورت پذیرد که تکین‌بودن آن رخداد را مدنظر بگیریم. پدیدارشناسی متمایز آن و وجوه هستی آن را- کفته‌هـا و کرده‌های افراد حاضر در کمون، فکر آنها راجع‌به کارهایشان، واژه‌ها و نام‌هایی که وام گرفتند، ابداع و بر سر آن بحث کردند. این کار را نظر من، مستلزم ترجیح متون نوشته‌شده «توسط» کمونارهـا بر متون نوشته‌شـده درباره آنها بود. و این کار مسـتلزم قرائـت دقیق‌تر این متون بود. دقیق‌تر از آنچـه معمولا مورخان یا تاریخ‌پردازان سیاسـی انجام می‌دهند. چون من به هیچ‌یک از این دو گروه تعلق ندارم. این شـکل از توجه به کمون چیزی اسـت که بخشـی از آن برمی‌گردد به آموزش‌های مـن در مطالعات ادبی و بخشـی دیگر به خیلی وقت پیش. زمانی که با ژاک راسـیر مواجه شـدم و کارهـای اولیه او را ترجمـه کردم. من این ایـده را مدیون راسـیر که صدای کارگران دوران‌های گذشـته همان‌قدر شایسـته توجه ماسـت که صدای نظریه‌پردازان امروزی درباره کمون‌اند. پس با تمرکز بر واژه‌ها و عاملیت افراد مشخص که به‌طور مشترک در راه برچیدن بساط سلسـله‌مراتبی جامعه‌شان عمل می‌کنند کوشیدم به شکل تاریخی به کمون فکر کنم- در مقام چیزی متعلق به گذشته «و» در عیـن حال در مقـام پیکربندی یک آینـده ممکن. به عبارت دیگر، این کتاب شیوه‌ای است که به کمک آن می‌کوشم در بحبوحه پیکارهـای کنونی امـکان یک تاریـخ و یک آینده متفـاوت را از نو بگشایم: تاریخ و آینده‌ای متفاوت از جریان مدرن‌سازی سرمایه‌سالار و نیز جریان سـوسیالیسم دولتی تمامیت‌خواه. این کتاب را نمی‌توان به کمانم بسـیاری از ما امروزه در آن شـریکیم و از نظر من کمون نقشی محوری در این پروژه دارد.

کمونارها شکل خاصی ایجاد کردند که به مجموعه‌ای از میل‌ها رابطه‌ها و رویه‌ها پاسخ می‌دهد مجموعه‌ای که نمی‌توان آن را در قلمرو دولت، محاط در ملت یا زیر بنازار تعریف کرد

تاریخ‌نگاری‌هـای کمـون، به‌خصوص هرگامی کلاسـیک قدیمی، فکر و دگرشـان اغلب درگیر مانورهای نظامی و جنگ‌های داخلی و یکومونگ‌های قانونی در ساختمان شهرداری (Hotel de Ville) اسـت. تاریخ‌نگاری متأخرتر جغرافیای انگلیسـی وسـواس زیادی پیدا کرده به شمارش دقیق جسـدهای کمونارها. در نهایت چنین سرشماری‌هایی از اجسـاد و مردگان در خدمت کم‌کردن «اهمیت» این کشتار اسـت. دستور کاری که من به‌هیچ‌وجه قبول ندارم. کم‌اهمیت قلمدادبودن یک کشـتار یا بزرگنمایی «موفقیت» یک جنگ غیرقانونی همواره متضمن تأکید بر شمارش اجساد است چراکه از نظر من، تلاش عجیب‌وغریب دولت برای ریشـه‌کن کردن فرد دشمن طبقاتی‌اش و نابودی همه آنها با هم کشش بنیادین جمهوری سـوم اسـت- صرف‌نظر از اینکه تا چه اندازه موفق به نیست‌ونابودکردن آنها شد. ولی توجه خود من بیشتر معطوف نشـان‌دادن شـیوه‌ای شـد که به موجب آن تفکر کمونارها اگرفتار از هفته خونریز پایانی بسـیار یافت و تدفیق شد. چنان‌که کمونارهـای پناهنده و تبعیـدی نظیر مالون، لافـارگ، روکلو و لئو با حامیـان خود جمعیت مارکس، کرابوتکیـن و ویلیام موریس ملاقات و همـکاری کردند. بازه فرانسـوی SURVIE (بنگر به‌دریدن) به‌خوبی به جنین خیالی فراتر از حیات معمول استناد می‌کند- تداوم پیکار در شـکل‌های دیگر. آری لوفور - متفکـری که بخش اعظم فرانسـه امروزه را نادیده می‌گیرد ولی در آمریکای شمالی و جنوبی به‌طور کـرده درباره او مطالعه می‌کنند- معتقـد بود فکر با نظر یک جنبش تنها همزمان با و بعد از خود جنبش تولید می‌شـود: این قضیه جزء لاینفک انرژی‌هایی اسـت که کنش بسـیار را می‌کند. در بحث‌ها و کارهایـی که در کافه‌های لندن و رشـته‌کوه‌های ژورا طی سال‌های متعاقب کمون درگرفت ما شاهد تمرکز بر شکل کمون‌هایی هستیم که امروزه آن را به‌پوشـاختی می‌نامیم. تلاشی برای «فکردکردن جمعـی» به کمون‌هایی کـه از دل قیام‌ها بر می‌خیزنـد - تأثیر بهار کمـون در عمده شـهرهای اروپایـی - در کنار آنچـه از کمون‌های کشـاورزی قدیم در حومه‌ها باقی بود. شاهد نوعی بازاندیشی عمیق در اعمال همبستگی هستیم که به‌منزله نوعی سلوک روحی یا اخلاقی بلکه در مقام نوعی راهبرد سیاسی. شاهد بسط تصوری از تغییرشکل اجتماعی هسـتیم که نه کوکورواته باقیمانده از انارکیسم بود و نه واءدار مارکسـیم بلکه از هر دو تجزی به عاریـت می‌گرفـت - تصوری که میتاکرانس، عمدتا کمونارهای اولیه، آن را «کمونیسـم آنارشیستی» می‌نامنـد. این تصـور تحلیل سـیاسی - تحلیلی که بـر اسـاس علیه سـرکوب را در تقابل با نبرد اقتصادی علیه استثمار نمی‌داند و هر دو

بنگر ژرژ لاو ویلیام موریس

بعضی از دغدغه‌های ویژه این طبقه نوظهور نایل شده بودند.

راس می‌نویسـد: «مهم‌تـر از قانون‌هایی کـه کمونارها قادر به اجـرای آنها بودنـد رویدنی بود کـه طی آن کارهای بومیه ایشـان سلسـله‌مراتب و تقسـیم‌بندی‌های حاقدانه و ریشـه‌دار را واژگون می‌سـاخت - ریشی و بیش از همه، تقسـیم کاری که کارهای یدی را از کارهـای هنـری جـدا می‌کـرد» (۵۰). من این مطلـب را در قالب الفاظ دیگری می‌ریزم و باز می‌گویم: کمون یکی از نخسـتین رویارویی‌ها با مسئله اتحاد کارگر و «هگر» بود. چگونه ممکن اسـت کار تکراری و یکنواخت کارگران و هنر سـاختن چیزهای نو نه فقط در پهنه سیاسـت مخیله در میدان عمل نیز با هم جمع شوند؟ علاقه من به چهره‌هایی چون الکسـاندر بودکانف و اسـکار بورین [نقاش و پیکرتراش دادمارکی] مربوط می‌شـود به مسـاعی ایشـان برای دسـت‌ویخته نرم‌کردن تا نسبت میان پدیده‌هایی تا بدین حد متفاوت، پدیده‌هایـی که نمی‌توان، مانند کار یـدی، آنها را در ذیل یک مقوله واحد طبقه‌بندی کرد.

اتحادیه هنرمندان کمون رهیافتی به مسـئله خودسـازمانده داشـت که از دیـد مـن فرق‌های مهمی با سـازمانده‌ی خودجوش کار دارد. اتحـادی کـه اتحادیه به اسـتقلال کار هنری هم از دولت و هم از بازار نظر داشـتند و به همین اندازه که نگران دسـتمزدها و امنیت شـغلی خویش بودند به اسـتقلال فکری و حق آفرینـدگی می‌اندیشـیدند. ایشـان به طوری معنادار فرهنگ‌سـتیز نظـام هنری رایـج و هنرهای تزئینـی را هم از بین نبردنـد: جدایی میان هنرمندانی که می‌توانستند پای کار خود امضا بگذارند و صنعتگران هنرمندی که نمی‌توانستند - بدین‌منظور اعضای اتحادیه هنرمندان کمون بر آن شدند تا توانایی‌های هنری و آفرینندگی گروه دوم را نیز به رسمیت بشناسند.

از دید من، این یکی از نخسـتین نمونه‌های مخیله هرگماسـت. طبقه‌ای که می‌کوشـد بیـرون از محدوده قـدرت و نفوذ دولـت و بازار در مقام یک طبقه به وحدت برسـد و مسـائل مربوط به حق و امتیاز آفـاق و آزادی‌های کارهای هنـری را حل‌وفصل کند. راس می‌نویسـد: «این قضیه قوی‌العاده مهم اسـت زیرا آزمون را از دایره هرگونـه ارزش‌گذاری بـازاری و از حق اتخـاذ می‌سـازد - محصولات جهات صورت اولیه آن گروهی بودند که من در یکی از نوشته‌هایم «طبقه هگرها» (hacker class) نامیده‌ام و در همان دوران به کشف مسائل فوری‌وفوتی برای ایشان نه سبک یا زیباشناسی یک مسائل عملی مربوط به خودمختاری و سـازماندهی بـود که درعین‌حال موضوعاتی عمیقا مفهومی به شـمار می‌آمدند. می‌توان گفت این نسـخه اولیه‌ای از نهاد «بیولت کوک» (لفظا به معنای «فرهنگ بولژن») بود.

ممکـن بـود مسـئله بـه فراتـر از علـم بـر جدایـی میان خلاقیـت هنـری و کار یـدی بـرود. وام مثـال نایلئـون کابـار (Napoléon Gaillard) را می‌زنـد. کفـاش هنرمندی که در جلوی سـنگرها ایسـتاد تا از او عکس بگیرنـد. سـنگرهایی که خودش «طراحی» کرده بود. این سـازه‌های بلند دو طبقه آنگونه که بودند که جنبه هنری داشـتند و هم جنبه تجملی که دسـت‌کم تا اندازه‌ای به دسـت مدرنی حقلی شدند که سـاه‌های فلسفی هم نوشته بود (درباره چندچوبی باغ‌ها) و گالش‌هایی سـاخته از لاتکس (قندران یا شـیره گیاهی) بازیافتی اخراج کرد.

اتحادیه هنرمندان اعلام کرد: «ما در قالب تعاونی‌ها کار خواهیم کـرد. در جهـت تجدید حیات خویش، در جهت مسـابقه تحصلات اشـتراکی، مجدد و جـلال آینده و جمهوری جهانـی» (۵۸). هدف ایشـان خلق زیبایی مشـترکات بود. نه خلق فضایی ملیت‌ریسته‌ناته. این بود منشـا تنفر ایشـان از سنون وابیوم به مظهر تجلیل دولت و ارتش بود. راس: «ارسـت آن است که می‌توان تخریب سنون وانیوم را نخسـتین قدم در هموارکردن راه برای تجملات اشتراکی قلمداد کرد» (۵۹).

راس از لوسین آنری نام نمی‌برد، چهره‌ای بالنسـبه حاشیه‌ای در این داسـتان و ایفا‌ی نقش‌اش بر می‌گردد به جنگ اخیـر، زیرا او پـس از سـقوط کمون پناهجو می‌شـود و سرانجام از اسـترالیا سر در می‌آورد و می‌کوشد روحیه و طرز فکر اعضای اتحادیه هنرمندان را به «بهشت کارگران» در اسـترالیای اواخـر قرن ۱۹ انتقـال دهد. کاتالـوگ معرکه‌ای از کارهای او در نمایشگاهی به سال ۲۰۰۱ با عنوان «تصاویر خیال‌انگیز یک جمهوری» به چاپ رسـید. وقتی به کمن من راس می‌توانست آنری را به عنوان یکی از چهره‌های جنبش طبقاتی‌اش وارد کمون قدر بشناسـد، چهره‌ای که داستان زندگی‌اش را نمی‌توان در دایره تقدیر تراژیک خود پارس محدود کرد.

در فاصلـه‌ای نزدیک‌تر به پاریس، کمـون تاثیر عمیقی بر ویلیام موریس نهاد. کارهای او پس از سـقوط کمون به یک معنی تنیده دوجوهدی عظیم برای اظهار همبسـتگی با کمون بود. از دید من، این نمونه مفیدی اسـت از وفاداری به کمون که در تقابل اسـت با روایت آلـبن بدیو از «وفاداری» لنین بـه کمـون - وفاداری‌ای در دو زمان چرا که لنین تکثر شـکل‌های سـازماندهی کمون را به نفع وحدت حزب پیشتاز کنار گذاشت.

راس اشـاره می‌کنـد کـه وقتـی ویلیـام موریـس در رمـان ناکجاآبـادی‌اش، «اخبار ناکجا»، به جای سـتون نلسـن در میدان ترافالگـر باغی از درخت‌های زرداآلو می‌گذارد، واضح اسـت که به تخریب سنون وانیوم نظر دارد. راس: «این باغ میوه به آینده مربوط می‌شـود اما آینده‌ای که به چارچوب زمانی- مکانی [«کرونوتوپ» جامعه‌های کوش می‌سـپارد که بر مدار تولیدمثل محدّر می‌گردد، و به ماهیت دوزانی فرآیندهای طبیعی...» (۶۱).

نقد ویلیام موریس بر سـرمایه‌داری محصول توجه مستقیم در کار تولیـد مبرا نیسـت. از نظر من به او نه نوعی همـراه و لنکه همراه اسـت. اگر مارکس کمم به نقد «ارزش مبادلـه» می‌بندد، موریس سـرمایه‌داری را از منظـر نقـد «ارزش مصرف» می‌بـرد. در نظر موریس، شـکاف میان انقطاع تولید بی‌مصرفی که بـرای طبقه حاکم تولید می‌شود و محصولات بی‌کیفیتی که برای رفع احتیاجات اولیه بعضی از دغدغه‌های ویژه این طبقه نوظهور نایل شده بودند.

راس می‌نویسـد: «مهم‌تـر از قانون‌هایی کـه کمونارها قادر به اجـرای آنها بودنـد رویدنی بود کـه طی آن کارهای بومیه ایشـان سلسـله‌مراتب و تقسـیم‌بندی‌های حاقدانه و ریشـه‌دار را واژگون می‌سـاخت - ریشی و بیش از همه، تقسـیم کاری که کارهای یدی را از کارهـای هنـری جـدا می‌کـرد» (۵۰). من این مطلـب را در قالب الفاظ دیگری می‌ریزم و باز می‌گویم: کمون یکی از نخسـتین رویارویی‌ها با مسئله اتحاد کارگر و «هگر» بود. چگونه ممکن اسـت کار تکراری و یکنواخت کارگران و هنر سـاختن چیزهای نو نه فقط در پهنه سیاسـت مخیله در میدان عمل نیز با هم جمع شوند؟ علاقه من به چهره‌هایی چون الکسـاندر بودکانف و اسـکار بورین [نقاش و پیکرتراش دادمارکی] مربوط می‌شـود به مسـاعی ایشـان برای دسـت‌ویخته نرم‌کردن تا نسبت میان پدیده‌هایی تا بدین حد متفاوت، پدیده‌هایـی که نمی‌توان، مانند کار یـدی، آنها را در ذیل یک مقوله واحد طبقه‌بندی کرد.

اتحادیه هنرمندان کمون رهیافتی به مسـئله خودسـازمانده داشـت که از دیـد مـن فرق‌های مهمی با سـازمانده‌ی خودجوش کار دارد. اتحـادی کـه اتحادیه به اسـتقلال کار هنری هم از دولت و هم از بازار نظر داشـتند و به همین اندازه که نگران دسـتمزدها و امنیت شـغلی خویش بودند به اسـتقلال فکری و حق آفرینـدگی می‌اندیشـیدند. ایشـان به طوری معنادار فرهنگ‌سـتیز نظـام هنری رایـج و هنرهای تزئینـی را هم از بین نبردنـد: جدایی میان هنرمندانی که می‌توانستند پای کار خود امضا بگذارند و صنعتگران هنرمندی که نمی‌توانستند - بدین‌منظور اعضای اتحادیه هنرمندان کمون بر آن شدند تا توانایی‌های هنری و آفرینندگی گروه دوم را نیز به رسمیت بشناسند.

از دید من، این یکی از نخسـتین نمونه‌های مخیله هرگماسـت. طبقه‌ای که می‌کوشـد بیـرون از محدوده قـدرت و نفوذ دولـت و بازار در مقام یک طبقه به وحدت برسـد و مسـائل مربوط به حق و امتیاز آفـاق و آزادی‌های کارهای هنـری را حل‌وفصل کند. راس می‌نویسـد: «این قضیه قوی‌العاده مهم اسـت زیرا آزمون را از دایره هرگونـه ارزش‌گذاری بـازاری و از حق اتخـاذ می‌سـازد - محصولات جهات صورت اولیه آن گروهی بودند که من در یکی از نوشته‌هایم «طبقه هگرها» (hacker class) نامیده‌ام و در همان دوران به کشف

زیبایی چیزهای مشترک

مقاله مکنزی وارک درباره کتاب «تجملات اشتراکی» کریستین راس

ترجمه: صالح نجفی

برشی از کتاب

بورش به آسمان

علی سالم

دیـوار کمونارهـا در برلاشـز اولیـن نمونـه از گورسـتان‌های ایفاشده‌اند از اجساد شورشیان اعدام‌شده در تاریخ است. این دیوار قتلـگاه و آخرین سـنگر مقاومـت ۱۲۷ کمونـار بافیده‌اند در کمون پاریس بود که در ۲۸ و ۲۹ ماه‌ها به طرزی معنادار صحنه پایانی نبرد را به پراشتر کشـانده بودند:«ام کارگران پاریس با کمون‌شان، بر همیشـه به عنوان پیام‌آور پرافتخار خود، به اجرای احترام تمام باد خواهد شد. خاطره شهیدانش سرشار از تقدس در قلب طبقه کارگر برای همیشه باقی خواهد ماند. و آن که دست به نابودی‌اش زند در اهمکون به چرخ عذاب و ملعنت اتخاذ تبرّع بسـته شـده‌اند و دعای همه کشـیشان‌شان با هم نیز برای آمرزش کناهانشان قاعدت نخواهد کرد». با همه دلالت‌های کلمه شهید از ابتدای تاریخ، به‌کارگیری آن توسـط مارکس در انتهای خطابه جنگ‌های داخلی جاب توجه و مؤید ارائه کرارشی از زبان کزنده یک تحلیلگر دقیق و هوادار پرشور کمون است.

مارکس در سـال ۱۸۷۱ هنوز مشـغول همکاری با انترناسیونال اول بود. اسـتراتژی بلندمدت او تشـویق طبقه کارگر در همه کشورها به انجام عمل سیاسـی سوسیالیستی مسـتقل بود. او هیچگاه موافق شـورش ناگهانی طبقه کارگر آن‌گونه که باکونین و دیگر آنارشیست‌ها در سر داشتند، نبود و با اولین اقدام به قیام در پاریس به دیدار شکست فرانسـه در سپتامبر ۱۸۷۰ در جنگ فرانسـه و پروس مخالفت کرد. در سپتامبر این سـال در خطابه دوم نوشـت: «طبقه کارگر فرانسه اکنون خود را در وضعیتی بی‌نهایت دشوار می‌بیند. در موقعیتی که دشمن در پشت دروازه‌های پاریس اسـت، هر اقدامی برای سرنگون‌کردن حکومت نوعی دیوانگی مایوسـانه اسـت. کارگران فرانسـوی باید به وظایف شـهروندی خود عمل کنند؛ اما در عین‌حال، آنان باید مواظب باشـند که خاطره‌های ملی ۱۷۹۲ آنان به دنبال خود نکشـاند. همچنان‌که دهقانان فرانسه دچـار این غفلت شـدند که گذاشـتند خاطره‌های ملـی امپراتوری اول بـر آنان تاثیر بگـذارد». به قـول انگلس: «به نظر مارکس پیشرو برای مردم چنگیزخان دیوانگی اسـت». در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ هنگامی که کارگران پاریسـی در پاسخ به تلاش‌های تحریک‌آمیز دولتمـردان برای تصاحب توپخانه کارد ملی شـورش کردند، مارکس ادعـان کرد انقلاب‌ها انتخـاب دیگری ندارند. تضعیـف روحیه طبقه کارگر در آن شـرایط سـودی نداشت. بنابراین او حمایت کامل خود را از قیام کمون اعلام کرد. با وجود اینکه می‌دانست این جنبش برای مدت زیادی دوام نمی‌آورد.

مارکس در جـواب رذالـت روزنامه‌نگاری بورژوایـی که از نظر او هرگز این‌طور سـخن تمام نکداشته بود. نوشـت: «بله، آقایان، کمـون خیال آن دارد کـه ویژگی‌های طبقاتـی را از میان بردارد که تعدیـد زیادی کارگـر و اقلیتی ثروتمند می‌سـازد. کمون قصد کرده تا بـاب‌مالکیت‌کنندگان، سـلب مالکیـت کند. کمـون قصد دارد ویژگی‌های فردی ارزشـمند را طبقه کارگر با طبقه سـرمایه‌دار تبدیل نماید، زمین و سـرمایه، به‌خصوص معنـی بردگی و بهره‌بـرداری از نیروی کار، به ابـزار محض آزادی و اقتصادی‌ای آزمـاد کند. این اسـت کمونیسـم. کمونیسـم غیرممکن». کمون در ادامه تلاش طبقه کارگر در جنبش جارتیسـت‌ها در انگلسـتان، شورش مسـتعمله کارگران ایرشبه‌افی لیون در فرانسه و شورش مسـلحانه کارگران نساجی بیر به برای اولین‌بار به پیروزی نسره.

«تیتر مقاله برگرفته از جمله‌ای است از مارکس در توصیف کمون

ادامه در صفحه ۱۴

ایدیه برخی رشته‌هایی است که تنیده درهم چیزی را می‌سازند که من «تجملات اشـتراکی» می‌نامم. این عبارت از آن اوان پوتیه است. برگرفته از مانیفسـت‌هایی که او و دیگر هنرمندان در خلال کمون نوشتند. زمانی که در قالب یک فدراسـیون سازماندهی و فعالیت کردند. «ما در جهـت تجدید حیات خویـش کار خواهیم کـرد. در چهار میلاد تجملات اشـتراکی و جهـانی جهانی». در ساده‌ترین سطح، منظور پوتیه و رفقای هنرمندش از «تجملات اشتراکی» چیزی شبیه «زیبایی عمومی» بود- بهبود فضاهای عمومی در هر شهر و روستا، حق همه افراد به زندگی و کار در محیطی خوشایند. ممکن است این خواستی خفیف به نظر برسـد. ولی اگر قرار باشد زیبایی نه فقط در سالن‌های خصوصی یک بعدارسـتی در فضاهای عمومی شکوفا شود با هنری روبه‌رویم که کاملا در زندگی روزمره ادغام شـده اسـت. این یعنی تغییر شکل مختصات زیباشناختی کل جامعه، و چنان‌که کمونارهای همچون الیزه روکلو و هم‌فطرانشـ همچون ویلیام موریس خیلی خوب می‌دانسـته این طرح کلی نوعی برنامه بوم‌شناختی است.

عبارت «تجملات اشـتراکی» جنبه‌ای جدلی هم دارد. طرح آن برای خنثی‌کردن جنبه «فلاکت» زندگـی در دوران کمون بود که تاخ وراسـی هر روز در حومه‌های فرانسـه در پیروکوئرا می‌کرد. سـیم‌پیوندن از نظـر مقامات ورسـای تنها می‌توانسـت به معنای سـیم‌پیوندن در فلاکت باشـد. «تجملات اشـتراکی» به جنگ این تبلیغـات آمد، آن‌هم به مدد تصویر برابری در وفور نعمت، جهانی که هرکس در آن سـهم خود را از بهترین زیبایی بیموده و آزموده کوشـیدند خود شـکل سیاسـی لازم برای تغییر را به منصه ظهور برسـانند. آنها شکل خاصی ایجاد کردند که به مجموعه‌ای از میل‌ها، رابطه‌ها و رویه‌ها پاسخ می‌دهد. مجموعه‌ای که نمی‌توان آن را در قلمرو دولت، محاط در ملت، یا زیر نظر بازار تعریف کرد. چه چیزی اکنون‌تر از این پیدا می‌شود؟

پی‌نوشت‌ها:

[۱] ستون وادوم در میدان کنکورد پاریس بنایی است که نایلئون برای بزرگداشـت پیروزی در نبرد اسـترلیتز با نبرد سه امپراطور برپا کرد و کمونارها در ۱۶ مـی ۱۸۷۱ به موجب فرمان کمون پاریس آن را سرنگون کردند.

[۲] قمیتیـت و سـوسیالیسـت انقلابـی فرانسـوی کـه تباری لهستانی داشت.

منبع: ورسو

فکر نمی‌کنم گذشته چراغ راه آینده است. ولی باور دارم لحظاتی هست که مبارزات یک گذشته ممکن نیرون می‌جهند و خود را در هیأت آینده‌ای ممکن عرضه می‌کنند. به کمانم امروزه جنبش مصداق بازر این قضیه است

زمین تا آسـمان فـرق دارد مـا مبـارقه کمّی اضافه تولید. آنچه من «تجملات اشـتراکی» می‌نامم در کارهـای کمونارهای پناه‌جو و هم‌فطران آنها، کسـانی همچون ویلیام موریس و کراپوتکین به تصویری از یک جامعه انسانی تعمیم یافته که از لحاظ بوم‌شناختی قابل دوام اسـت. اکنون آثار الیزه روکلو، پل لافارگ و دوسـتان‌شـان در کانون توجه نظریه‌پردازان بوم‌شناسـی اسـت و در آنها سـطحی از تفکر معطوف به محیزیسـت را می‌یابند که عمر آن در انتهای قرن نوزدهم با این نسـل از روشـنفکران به‌سـر آمد و تا دهه ۱۹۷۰ دیگر احیا نشـد. این کار بسیار جدایی اسـت ولی معمولا این نکته را از قلـم می‌اندازد که چگونه تجربـه کمون جزء ایدئک آن منظر بوم‌شـناختی بود که کمونارها بسـط دادند. تجربه کمون و سـوکوب بی‌رحمانه آن نشـان می‌دهد تحلیل آنها چون‌وچرایردار نیسـت. از منظر کمونارها، سرمایه‌داری نشـان‌دهنده اسـت مبتنی بر اسـراف و اتلاف و بی‌ملاحظگی که موجب تباهی بوم‌شناختی سایه زمین می‌شود. به باور ایشـان، یک مشـکل فراکبر در کل نظام نیازمند یک راه‌حل فراکبر برای کل نظام است.

گـ آیا کمون همچنان به وضعیت کنونی ما مربوط است؟

اگـر به من باشـد می‌گویم تازگی‌ها بیشـتر به وضـع ما مربوط است. شـاید معاصربودن کمون در چیاباس مکزیک نهفته اسـت. یا شـاید بیرون از تولوز، جنبشـی را در نظر بگیرید که بـر سـر نبش‌قبر لیوی میشـل [معلم و روزنامه‌نگار دوران کمـون] و ورود مجدد به پانتئون راه افتاد: مسـلما کمون در چنین جنبشی جا ندارد. چه فکر احمقانه‌ای! کیش پرسـتش یادبودها و تصدیـق یک قبلی ملی و متمرکز با مردمی که بنای سـنتون وانیوم را به زیـر کشـند جور در نمی‌آید. ادغام کمون در فضای یادبودهای ملی‌گرایانه فقط از اعتبار کمون نمی‌کاهد بلکه همه رذیلها و خاطرات آن را می‌زداید. آخرین کیهرکس که به ادعای کمونارهای همچون یانوا مینک ٬لیوی میشل و دیگران می‌رسید جدی‌شدن در دوت بود. آنها از اساس علاقه‌ای به انتخابات با دیگر شـیوه‌های پارلمانی متعلق به جمهوری ندانستند. آنها که فعالانـه در زندگی عمومی جمهوری «جهانی» مشـارکت می‌جسـتند که کل اعتباریـی به سیاسـت‌های جمهوری‌خواهانه نمی‌کردنـد. زنـان در انقلاب ۱۸۴۸ به دنبال حـق رای خود بودند. ولی کمونارهای ۱۸۷۱ بـا رد دنباله‌روی از راه‌های پیموده و آزموده کوشـیدند خود شـکل سیاسـی لازم برای تغییر را به منصه ظهور برسـانند. آنها شکل خاصی ایجاد کردند که به مجموعه‌ای از میل‌ها، رابطه‌ها و رویه‌ها پاسخ می‌دهد. مجموعه‌ای که نمی‌توان آن را در قلمرو دولت، محاط در ملت، یا زیر نظر بازار تعریف کرد. چه چیزی اکنون‌تر از این پیدا می‌شود؟

پی‌نوشت‌ها:

[۱] ستون وادوم در میدان کنکورد پاریس بنایی است که نایلئون برای بزرگداشـت پیروزی در نبرد اسـترلیتز با نبرد سه امپراطور برپا کرد و کمونارها در ۱۶ مـی ۱۸۷۱ به موجب فرمان ک